

چهرهٔ ابلیس در شعر مثنوی معنوی مولوی

نرگس جهان*

علی اکبر دهخدا در ذیل کلمهٔ ابلیس می‌نویسد:

”ظاهراً از کلمهٔ یونانی دیابلس؛ لغویون عرب آن را از مادهٔ ابلاس به معنی نومیدکردن یا کلمهٔ اجنبی شمرده‌اند و آن نام مهتر دیوان است که پس از نفخ روح در جسد ابوالبشر، چون از سجدهٔ آدم سرباز زد مطرود گشت و او تا روز رستاخیز زنده باشد و جز بندگان مخلص را اغوا تواند کرد. نظیر اهریمن دین زردشت، عزازیل، خناس، بوخلاف، ابومره، شیخ نجدی، اولینی، دیو، مهتر دیوان (اسامی فی الاسامی) پدر پریان، جمع آن ابالیس و ابالسه است.“

علی اکبر دهخدا در ضمن توضیح، ابیات زیر را از مولانا نقل کرده است:

پس بهر دستی نباید داد دست	هم‌چو ابلیسی که گفت اغویتنی
پس اگر ابلیس هم ساجد شدی	او نبودی آدم او غیری بدی
آن بلیس از خمر خوردن دور بود	مست بود او از نکبتر و ز جحود
گفت اگر دیوست من بخشیدمش	ور بلیسی کردم من پوشیدمش
آن بلیس از تنگ و عار کمتری	خویشان افگند در صد ابتری
پر هنر را هم اگرچه شد نفیس	کم پرست و عبرتی گیر از بلیس
آن بلیس از جان از آن در پرده بود	یک نشد با جان که عضو مرده بود
آن امیر از حال بنده بی‌خبر	که نبودش جز بلسانه نظر ^۲

* رئیس بخش فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

۱. دهخدای قزوینی، علی اکبر بن خانباغا خان، لغتنامهٔ دهخدا، ج ۴، ابوسعید، ۱۳۲۵ ه.ش، ص ۸۰-۲۷۹.

۲. همان، ص ۲۸۰.

اسم دیگر ابلیس شیطان است. علی اکبر دهخدا در ذیل کلمه شیطان توضیح

می‌دهد:

"شیطان، ابلیس از ماده شطن، شطوناً یعنی دور شد دور شدنی و وجه تسمیه آن است که از درگاه حضرت آفریدگار مطلق رانده شده است. بعضی گفته‌اند از ماده شاط شیطاناً می‌باشد که به معنی هلاک شدن است. بنابراین وزن آن فعلان است و وجه تسمیه نیز ظاهر است."

در مجمع‌السلوک گفته است:

"شیطان آتشی است نا صاف که آمیخته به تاریکی کفر است در جسم و روان آدمی مانند جریان خون روان است."

علما در تفسیر این لفظ از آیه مبارک شیاطین الانس والجن^۱ اختلاف دارند. و این اختلاف بر دو قول است. قول اول آن است که شیاطین همگی فرزندان ابلیس‌اند جز اینکه وی فرزند خود را دو قسمت ساخت. قسمتی را مامور و سوسه بنی نوع ساخت و قسمت دیگر مامور و سوسه جن کرد. پس قسم اول شیاطین انس و قسم دوم شیاطین جن‌اند. قول دوم آن است که هر متعمر نافرمانی از نوع جن و انس را شیطان نامند از این رو پیغمبر صلی الله علیه وسلم به ابوذر فرمود: هل تعوذن بالله من شر شیطان الانس و الجن؟ ابوذر گفت: مگر برای بنی آدم هم شیطان وجود دارد؟ فرمود بلی شیاطین انس شریرتر از شیاطین جن‌اند. و این قول ابن عباس است که امام فخر رازی در تفسیر بیان کرده است (از کشاف اصطلاحات الفنون)... در قرآن و روایات اسلامی آمده که وی نخست فرشته بود و چون از امر الهی مبنی بر سجده کردن آدم علیه‌السلام امتناع کرد از درگاه احدیت رانده شد و به اغوا و اضلال خلق پرداخت (از فرهنگ فارسی: کتر معین).

حسین عمادزاده در تخصص الانبیاء راجع ابلیس می‌نویسد:

۱. انعام (۶)، آیه ۱۱۲.

۲. دهخدای قرظینی، علی اکبر بن خانبابا خان: لغتنامه دهخدا، شماره مسلسل ۷۲، شماره عرفان: تهران،

... اینست که ابلیس از فرشتگان نبود و تنها فرشتگان مأمور به سجود بودند. و آیت زیر را نقل می‌کند: و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم. نیز توضیح می‌دهد: ابلیس مأمور به سجده نبود زیرا ملک نبود و لذا موقعی که خطاب شد: ما منعك الا تسجد اذ امرتك. عرض کرد من فرشته و مأمور به سجده نبودم. ولی تکبر ورزید و زیربار فرمان نرفت و گفت انا خیر منه خلقتی من نار و خلقته من طین. در این جا قیاس کرد نفس خود را به نفس آدم در حالی که شرافت آدم به جان آدمیت است به علاوه بود وی در صف ملائکه بود و باید در حین امر پیروی فرشتگان سجده کند که رای اکثریت جمهور محترم است و اقلیت باید از کثرت پیروی نماید.

ابلیس به سبب همین تکبر و خودپسندی از بهشت رانده شد و خطاب شد: قال فاخرج منها فانك رجيم و ان عليك اللعنة الی یوم الدین. ترجمه: (ای شیطان) از بهشت خارج شو. پس تو رانده شده‌ای و لعنت بر تو باد تا روز جزا بنابراین شیطان از جنت بیرن شد و این محرومیت سبب حسادت او شد و در مقام اغوای آدم برآمد تا او را اغوا کرد و از شجره منیه تناول نمود... حضرت امام صادق باالحق به جریر فرمود: تکبر شیطان از روی جهل او بود، زیرا او از آتش است و آتش از چوب است و چوب از درخت و درخت از خاک پس ابلیس بر آدم خاکی افزونی نداشت تا ابا از سجده نماید.

نخستین بار اسم ابلیس در قرآن کریم در سوره بقره ۲، آیت ۳۴ در ضمن بیان امتناع کردن از سجده ابلیس به آدم آمده است. و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم. و [یادکن] آنگاه که فرشتگان را گفتیم: آدم را سجده کنید، پس سجده کردند مگر ابلیس. در سوره

۱. بقره (۲)، آیه ۳۴.

۲. اعراف (۷)، آیه ۱۲.

۳. همان، آیه ۱۲.

۴. حجر (۱۵)، آیه ۵-۳۴.

۵. تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم و قفس قرآن، از حسین عمادزاده، انتشارات اسلام، تهران ۱۳۷۵ ه.ش، ص ۳-۱۰۲.

۶. بقره (۲)، آیه ۳۴.

حجر ۱۵، آیت ۳۱؛ سورهٔ اسراء (بنی‌اسرائیل) ۱۷، آیت ۶۱؛ سورهٔ کهف ۱۸، آیت ۵ و در سورهٔ ص ۳۸، آیت ۷۴ قرآن ابلیس را با نام ابلیس یاد کرده است.

و قرآن با اسم دیگر او که شیطان است در سورهٔ طه ۲۰، آیت ۱۲۰ فوسوس الیه الشیطن. و در سورهٔ اعراف ۷، آیت ۲۰ فوسوس لهما الشیطن. نام برده است.

مولانا نیز شیطان را با نام ابلیس یاد می‌کند:

گفت هی تو کیستی نام تو چیست گفت نامم فاش ابلیس شقی است
سینه‌اش را کوفت شیطان و گریخت نون آن بی‌چارگان زین مکر ریخت

به عقیدهٔ اسلامی ابلیس از آتش خلق شده است و آدم از گل. به همین سبب شیطان خودش را بهتر از آدم می‌داند و این امر مانع سجده او شد. چنانکه قرآن اشاره می‌کند: قال ما منعك الا تسجد اذ امرتك قال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین^۱ ترجمه: [خدای گفت] چه باز داشت تو را که سجده نکنی آنگاه که به تو فرمان دادم؟ گفت: من از و بهترم مرا از آتش آفریدی و او از گل.

جای دیگر قرآن به همین موضوع اشاره می‌کند:

قال لم اکن لاسجد لبشر خلقته من صلصال من حمال مسنون^۲. ترجمه: گفت: من نه آنم که برای بشری که او را از گلی خشک برآمده از لجنی بویناک آفریده‌ای سجده کنم.

جای دیگر اشاره می‌کند:

قال ءأسجد لمن خلقت طینا^۳. ترجمه: گفت: آیا کسی را سجده کنم که از گس آفریده‌ای؟ قال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین^۴. گفت: من از و بهترم که مرا از آتش آفریدی و او را از گل.

۱. مولای روم، جلال‌الدین محمد بن محمد بن نحسین البلیخی، مثنوی معنوی، به کوشش و اهتمام ربیذالدین نیکلسون، با مقدمهٔ دکتر قده علی سرمی، انتشارات بهزاد، ۱۳۷۱ هـ.ش، شمارهٔ بیت ۲۶۱۱، ص ۲۸۲.

۲. اعراف (۷)، آیه ۱۲.

۳. حجر (۱۵)، آیه ۳۳.

۴. بنی‌اسرائیل/اسراء، (۱۷)، آیه ۶۱.

۵. ص (۳۸)، آیه ۷۶.

از آن به بعد ابلیس را با نام ابلیس لعین یاد می‌کنند. مولانا نیز در بسیاری از ابیات خود ابلیس را با همین صفت یاد کرده است. این‌جا یک دو بیت برای نمونه نقل می‌شود:

گفت ابلیس لعین دادار را دام ز فتی خواهم این اشکار را^۱

ازین به بعد این فعل خودپسندی برای همیشه منسوب به ابلیس شد. و از این مناسبت هر کس که این کار را انجام می‌دهد. لعنت بر ابلیس می‌فرستند:

چون برین ره خار بنهاد آن رئیس هر که خست او گفت لعنت بر بلیس^۲

مولانا برای این کار لعنتی ابلیس را پیشوا می‌داند:

پیش او ابلیس بود این راه را کو شکار آمد شیعی که جاه را^۳

به عقیده اسلامی ابلیس صدها هزار سال خدا را عبادت می‌کرد و ازین سبب یکی از مقربان خدا و امیرالمؤمنین بود. مولانا اشاره می‌کند:

صد هزاران سال ابلیس لعین بود ابدال و امیرالمؤمنین^۴

ولی او از ناز خود با آدم جنگ کرد لذا رسوا گشت.

پنججه زد با آدم از نازی که داشت گشت رسوا هم‌چو سرگین وقت چاشت^۵

ازین جهت او نمی‌تواند سروری و ریاست آدم را قبول بکند. مولانا نظر می‌کند:

شد عزازیلی ازین مستی بلیس که چرا آدم شود بر من رئیس^۶

به نظر مولانا چون ابلیس سال‌ها خدا را عبادت می‌کرد لذا نام نیکو می‌داشت ولی

از سبب نافرمانی رسوا شد و باعث این رسوایی نامش ابلیس افتاد.

سالها ابلیس نیکو نام زیست گشت رسوا بین که او را نام چیست

در جهان معروف بدی علیای او گشت معروضی به عکس ای وای او^۷

۱. مثنوی معنوی، دفتر پنجم، شماره بیت ۹۴۲، ص ۷۶۲.

۲. همان، شماره بیت ۱۹۵۳، ص ۸۱۱.

۳. همان، شماره بیت ۱۹۵۰.

۴. همان، دفتر اول، شماره بیت ۳۳۰۲، ص ۱۴۶.

۵. همان، شماره بیت ۳۳۰۳.

۶. همان، دفتر پنجم، شماره بیت ۱۹۲۱، ص ۸۰۹.

۷. همان، دفتر دوم، شماره بیت ۳۴۱-۲، ص ۳۰۹.

مولانا از تکبر و نخوت ابلیس نتیجه‌گیری می‌کند که چون او به جز طین آدم هیچ فضیلتی در او ندیده بود لذا از سجده امتناع کرد.

ز آدمی که بود بی‌مثل و ندید دیده ابلیس جز طینی ندید

آیت قرآن است و تعز من تشاء و تذلل من تشاء^۱ مولانا این عزت و ذلت را در صورت آدم و ابلیس می‌بیند.

عزت آن اوست و آن بندگانش ز آدم و ابلیس بر می‌خوان نشانش^۲

مولانا از این نتیجه‌گیری می‌کند، آن‌آنکه به دیگران به نظر حقارت می‌نگرند فعل ابلیسانه را انجام می‌دهند مولانا می‌سراید:

شاه دین را منگر ای نادان به طین کاین نظر کردست ابلیس لعین^۳

یعنی تو ای نادان بی‌نوا، هرگز به صورت از گل سرشته مردان دین منگر، زیرا که این همان نظر خودبینانه‌ایست که شیطان به آدم انداخت. نیز جای دگر می‌سراید:

دید طین آدم و دینش ندید این جهان دید و آن جهان بینش ندید^۴

و مردم را آگاه می‌کند که نباید که مثل ابلیس اعوری بر حقیقت‌ها نظر کنی و گرنه مثل او هلاک خواهی شد:

تا نباشی هم‌چو ابلیس اعوری نیم بیند نیم نی چون ابری^۵

مولانا کلمه ابلیس را به عنوان تخفیف به کار برده است. مثلاً بلیس و بلیسی، تکبر و غرور که صفت ابلیس است. مولانا از واژه بلیسی به همین معنی استفاده می‌کند:

از حریص کم در آن روی قنوع وز تکبر کم در آن چهره خشوع

هم‌چنین از بخل کم در روی جود وز بلیس چهره خوب سجود^۶

فرق بین و برگزین تو ای حبیبی بسندگی آدم از کبر بلیس^۷

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم، شماره بیت ۲۷۵۸، ص ۴۵۶.

۲. آل عمران (۳)، آیه ۲۶.

۳. مثنوی معنوی، دفتر سوم، شماره بیت ۱۷۷۹.

۴. همان، دفتر چهارم، شماره بیت ۸۲۴، ص ۵۸۶.

۵. همان، شماره بیت ۱۶۱۸، ص ۶۱۹.

۶. همان، شماره بیت ۱۶۱۷.

۷. مثنوی معنوی.

۸. همان، دفتر چهارم، شماره بیت ۳۳۴۳.

در ابیات فارسى ابلیس مظهر کبر و غرور است. و چون ابلیس کبر تکبر کرد لذا از درگاه خداوند رانده شد. شعرای عارف کبر را فعل شیطان می‌شمرند و از این زشتی مردم را آگاه می‌کنند. مولانا نیز مانند شعرای عارف کبر را به ابلیس و بندگی را به آدم علیه‌السلام منسوب کرده و فرق هر دو را به طور مثال می‌آورد و قاریین خویش را به راه مستقیم هدایت می‌کند.

پرهنر را نیز اگر باشد نفیس کم‌پرست و عبرتی گیر از بلیس^۱

صفت ابلیس مکر و حيله است و بسیاری از مردم از این نوع هستند که بنیان کارهای خودشان را بر حيله می‌نهند. مولانا این نوع افراد را با عنوان «ابلیس و آدم روی» یاد کرده است:

چون بسی ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نشاید داد دست^۲

اشاره به حدیث رسول اکرم صلعم هست: «وانهم لشیاطین فی صور الانسان»^۳ آنها ابلیسان آدمی رویند. این نوع افراد در نظر مولوی مانند آن درویشانند که به ظاهر درویش صفت‌اند ولی در باطن ابلیس صفت. نیز اشاره به آن اقطاب و مرشدان است که از حقیقت دور ولی به دروغ‌گویی و بهانه‌سازی نزدیک. مولانا در مصرع دوم آگاه می‌کند که هر دستی یعنی مرشد برای بیعت کردن نیست.

آتش: افروخته چوب و ذغال و جز آن. در قرآن کریم اشاره شده است که خداوند کریم آدم را از خاک آفرید و ابلیس و جنیان را از آتش و همین باعث مانع سجده ابلیس به آدم شد. قرآن می‌گوید: قال ما منعك الا تسجد از امرتك قال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین^۴. ترجمه: گفت خدا به [شیطان] چه چیزی ترا از سجده بر آدم مانع آمد؟ گفت: من بهتر ازویم مرا از آتش آفریده‌ای و او را از خاک^۵.

۱. ۲۵۱، ص ۸۵۷۲، شیخ فریدالدین عطار، دیوانه، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲. ۲۷۱، ص ۱۰۰، عطار، دیوانه، ج ۱.

۳. ۲۷۱، ص ۱۰۰، عطار، دیوانه، ج ۱.

۴. ۲۷۱، ص ۱۰۰، عطار، دیوانه، ج ۱.

۵. ۲۷۱، ص ۱۰۰، عطار، دیوانه، ج ۱.

۶. به حواله فرهنگ و لغات و تعبیرات مننوی، گرده‌آورنده سید صادق گوهرین، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۲ ه.ش.

۷. ۲۲، ص ۱۰۰، عطار، دیوانه، ج ۱.

تران جای دیگر اشاره می‌کند: خلق الانسان من صلصال کافخار و خلق الجن من مارح من نار؛ ترجمه: آفرید آدمی را از گل خشک مجوف چون گل پخته و آفرید جنیان را از آتش متحرک.

مولانا اظهار می‌کند:

پس یقین شد که تعز من تشا خاکی را گفتم پرها بر گمشا
آتش را گفتم رو ابلیس شو زیر هفتم خاک با تلیس شو
آدم خاکی برو تو برشها ای بلیس آتس رو تا تری^۲

در مثنوی معنوی در دفتر اول یک عنوان است: "اول کسی که در مقابله نص قیاس نفس آورد ابلیس بود. مولوی در ابیات زیر این عنوان هدف و مقصود را برای انسان قدم عشق مقرر کرده است. مولانا اظهار می‌کند:

اول آنکس کاین قیاس‌ها نمود پیش انوار خدا ابلیس بود
گفت نار از خاک بی‌شک بهتر است من ز نار و او ز خاک اکدر ست
پس قیاس فرع بر اصلش کنیم او ز ظلمت ما ز نور رو شنیم^۳

دکتر سید صادق گوهرین کلمه قیاس را توضیح می‌دهد: قیاس در لغت به معنی اندازه و اندازه گرفتن دو چیز و برابر گردانیدن در فکر یکی را با دیگری در حکمی است و در اصطلاح اهل منطق، قیاس قولی باشد مشتمل بر زیادت از یک قول جازم چنانکه از وضع آن قولها بالذات قولی دیگر جازم معین بر سبیل اضطرار لازم آید. چنانکه گویم هر انسانی حیوانست و حیوان جسم (اساس الاقتباس ص ۱۸۶) غرض آنست که قیاس به آنگونه استدلال اطلاق می‌شود که ذهن را از کلی به جزئی یا از اصل به نتیجه و از قانون به موارد اطلاق آن برساند. مثلاً ازین مقدمه کلی که انسان فناپذیر است به این نتیجه می‌رسیم که پرویز در ضمن فناپذیرست (لغت‌نامه)...

این قیاس در نزد صوفیان که تنها وسیله رسیدن به هدف است ابلیس بود. به قول دکتر عبدالحسین زرین کوب:

۱. رحمت (۵۵)، آیه ۱۴ و ۱۵، به حواله فرهنگ لغات و تعبیحات مثنوی، ص ۳۶.

۲. مولای روم، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، دفتر دوم، شماره بیت ۱۶۲۴، ص ۲۴۳.

۳. همان، دفتر اول، شماره بیت ۳۴۰۲، ص ۱۵۰.

”هم‌چنین مولانا در لابلای مثنوی این کلمات را به کار برده است که عیناً لفظ قرآن نیست اما از طریق قرآن در زبان مثنوی راه پیدا کرده است. مثلاً کلمه استثنا در معنی ان‌شاءالله گفتن است. هم‌چنین تعبیر الحاق ذریات که هر چند بدین صورت در قرآن نیست از آیت قرآن الحقتنا بهم ذریعهم^۱.”
مولانا اشاره می‌کند:

”هم‌چو ابلیس و ذریات او با خدا در جنگ و اندر گفت و گو^۲

همین طور مولانا بسیاری از نکات علمی و عرفانی را به وسیله داستان و حکایت بیان نموده است که این نوع داستان‌ها هیچ سرچشمه‌ای از مدارک اسلامی ندارند ولی مولانا برای بیان مقصود به طور مثال آورده است. مثلاً در داستان بیدار کردن ابلیس به معاویه^۳.”

از طریق این داستان مولانا مکر و فریب ابلیس و راجع به اسم و آفرینش ابلیس و تلبیس وی اشاره می‌کند.

مولوی در مثنوی معنوی در دفتر اول داستان ابلیس و معاویه را به عنوان زیر مطرح کرده است:

۱- بیدار کردن ابلیس معاویه را که وقت نماز بی‌گاه است.

۲- جواب گفتن ابلیس معاویه را.

۳- باز جواب گفتن ابلیس معاویه را.

۴- عنف کردن معاویه با ابلیس.

۵- نالیدن معاویه به حق تعالی از مکر ابلیس و نصرت خواستن.

۶- تقریر کردن ابلیس تلبیس خود را با معاویه.

۷- باز الحاح کردن معاویه ابلیس را.

۸- به اقرار آوردن معاویه ابلیس را.

۱. طور (۵۲)، آیه ۲۱، سزنی، نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی از دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، ج ۱، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۵۸ ه.ش، ص ۱۸۴.

۲. مولای روم، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، شماره بیت ۱۲۹۵.

- ۹- راست گفتن مکر خود را با معاویه.
- ۱۰- تمهه اقرار ابلیس با معاویه مکر و فریب خود را.
- ۱۱- تصدیق کردن معاویه ابلیس را در آن قول.
- به وسیله این داستان مولوی چند مسئله را مطرح کرده است.
- ۱- چه حکمتی داشت که خداوند شیطان را که موجب پلیدی و گمراه کننده است بر انسان‌ها مسلط نماید.
- ۲- آیا وجود شیطان در دستگاه آفرینش ضرورت داشته است؟
- ۳- آیا انسان می‌تواند شیطان را از خود دور کند؟
- ۴- آیا موضوع شیطان از یک نقشه قبلی بود که می‌بایست پیاده شود.
- ۵- شیطان علت جبری معصیت نیست، بلکه خوب از بد به وسیله او تفکیک می‌شود.
- ۶- آیا خیر و شر هم‌آهنگ گشته یک کار را ایجاد می‌کند؟
- ۷- آیا شیطان امتیدی به رحمت الهی دارد؟ و اگر امتیدوار است این امتید اثری خواهد داشت؟
- ۸- آیا راست گفتن ذاتاً نیک و دروغ گفتن ذاتاً بد است!
- محمد تقی جعفری درباره داستان معاویه و ابلیس اظهار نظر می‌کند:
- «داستانی را که جلال‌الدین در مثنوی نقل می‌کند، در هیچ یک از مدارک اسلامی دیده نشده است. فقط مطالب مختصری در اصل هدف جلال‌الدین از بیان داستان در احادیث و کلمات علمای اسلامی وجود دارد...»^۱
- شخصیت معاویه:** معاویه فرزند ابوسفیان و از دودمان امیه بن عبد شمس است. تخلف او از بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام و اختلال‌گری‌ها او در زمان عثمان و بالآخره تنزل دادن خلافت الهی اسلام را تا حدود شهریار ماکیا ولی و مسلط‌ساختن فرزندش یزید راه جوامع اسلامی و مصالحه او با امپراطور روم...

۱. محمد تقی جعفری، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال‌الدین محمد مولوی، قسمت سزیم، دفتر دوم انتشارات

اسلامی، ۱۳۶۲ شمسی، ج ۵، ص ۴۲-۶۴.

۲. محمد تقی جعفری، ج ۵، ص ۲۰۲.

در داستانی چنین آمده است که معاویه در گوشه‌ای از قصرش خوابیده بود. که ناگهان مردی او را از خواب بیدار کرد... معاویه از آن کس اسمش را پرسید. گفت: ابلیس. معاویه پرسید چرا امروز از خواب بیدار کردی؟ ابلیس گفت: چون وقت نماز است و پیشوای اسلام را نباید از حقایق اغراض نماید. معاویه در جواب گفت: که هر گز هدف تو این نبود. چطور ممکن است که تو مرا به طرف هدایت راهنمایی کنی؟ مثل تو مثل همان دزد نابکار است که در لباس پاسبانی آمده بود. شیطان در جواب گفت: ما در دوران‌های پیشین جزء فرشتگان بوده و از جان و دل اطاعت خدا را به جای آوردیم. ما محرم‌راز سالکان راه حق و حقیقت بوده با ساکنین عرش کبریایی محرم بودیم... معاویه گفت: راست می‌گویی؟ تو مگر همان شیطان نیستی که صدها هزار مثل من (معاویه) را منحرف ساخته‌ای؟... تو همان پلید نابکاری که در روز خدا با او به گفتگو پرداختی و به خیال خود به او پاسخ‌ها گفتی و از او سوال‌ها کردی و... چه با مسلمان که به وسیله تو دینش را از دست داده تا قمر دوزخ سرنگون شده است و چه بلعم‌ها را نا امید کرده پارسایانی چو صیصا را در کفر غوطه در ساختی.

در خبر آمد که آن معاویه

خفته بود در قصر در یک زاویه

*

ناگهان مردی ورا بیدار کرد

چشم چون بگشاد پنهان گشت مرد

*

از پس در مدبری را دید گو

در پس پرده نهان می‌کرد رو

گفت هی تو کیستی نام تو چیست؟

گفت نامم فاش ابلیس شقی ست

گفت بیدارم چرا کردی به جد

راست گو با من مگو برعکس و ضد

گفت هنگام نماز آخر رسید

سوی مسجد زود می‌باید دوید

من کجا باور کنم آن دزد را

دزد کی داند ثواب و مزد را

گفت شیطان که بما اغویتنی

کرد فعل خود نهان دیودنی

این‌جا اشاره است به آیت قرآنی: قال رب بما اغویتنی لازیننّ لهم فی الارض و لاغویتکم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین. قال هذا صراط علی مستقیم. ان عبادی لیس لك

علیهم سلطان الا من تبعك من الغاوین^۱. ترجمه: شیطان گفت: ای خدای من! بدان جهت که مرا اغوا کردی من هم در روی زمین برای اولاد آدم اشیا را زیبا و جالب نشان داده همه را اغوا خواهم کرد مگر بندگان مخلصت را.

مولانا در بیت بالا وجود ابلیس را به عنوان یک اغوا کننده خارجی می داند نفس و غزایر حیوانی را به عنوان اغوا کننده های داخلی.

گفت ما اول فرشته بوده ایم راه اطاعت را به جان پیموده ایم

سالکان راه را محرم بوده ایم ساکنان عرش را همدم بوده ایم

گفت ابلیسش گشا این عقد را من محکم قلب را و نقد را

شیطان مانند یک علت صد در صد و جبری برای صدور معصیت از فرزندان آدم نیست او موجودی است خارج از وجود ما که دارای عقل و ادراک و اختیار می باشد. کار شیطان اغواگری و جلوه دادن کارهای ناشایست به صورت نیکو و شایسته است. بنابراین کسانی از اغوای شیطان گمراه خواهند شد که خودشان عقل و وجدان را که پیک امین الهی در جان های آدمیانند سرکوب می کنند... اینست معنای اینکه شیطان موجب تفکیک نقد از قلب است. نقد همان عقول و وجدان های مختل شده است.^۲

شیطان به معاویه گفت: مردی که بدگمانی ذهن او را مشوش ساخته است، هیچ حقیقت و راستی را اگرچه صد نشان هم داشته باشد نخواهد پذیرفت...^۳

ای انسان دانا تو بی گنه ابلیس را لعنت می کنی و تلبیس خود را نمی بینی. زیرا که همیشه تو به دنبال زندگی پر عیش و عشرت مانند دینه که در سبزه زار زندگی می کنی، هستی.

بی گنه لعنت کنی ابلیس را چون نبینی از خود آن تلبیس را

نیست از ابلیس از تست ای غوی که چو رو به سوی دینه می روی^۴

۱. حجر (۱۵)، آیه ۳۹ تا ۴۲.

۲. محمد تقی جعفری، ج ۵، ص ۳۳۶.

۳. همان، ص ۲۵۷.

۴. مثنوی معنوی، دفتر دوم، شماره بیت ۲۷۲۲.

معاویه دوباره از شیطان سبب بیدار کردن او را می‌پرسد:

ای سنگ ملعون جواب من بگو راستی گو و دروغی را مجسو
من ز شیطان این نجوم کاست غیر که مرا بیدار گرداند به خیر

ابلیس راست مکر و عذر خویش به معاویه گفت:

گفت بسیار آن بلیس از مکر و عذر میرازو نشنید و کرد استیز و نکر^۲

«شیطان سخنان فریبنده زیاد گفت اما معاویه هیچ یک از آنها را نپذیرفته به ستیزه و پیکار خود ادامه داد. شیطان که دید چاره‌ای ندارد از ته دل و با کمال خلوص گفت: که چرا او را از خواب بیدار کرده و گفت: که اگر نماز از تو فوت می‌گشت، دنیای روشن در مقابل دیدگانت تیره و تاریک شده و از مغیون شدن و احساس درد ترک نماز چشم‌هایت مانند مشک‌سرا زیر می‌شد و خود احساس مغیون شدن و اندوه این که چه شد آن نماز و چه شد فروغ نیاز به درگاه الهی صد نماز برای تو مفید بود، زیرا هر کس برای خود ذوقی در به جا آوردن تکلیف به دست آورده است. به طوری که نمی‌تواند تحمل ترک وظیفه را داشته باشد»^۳.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. جعفری، محمد تقی: تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال‌الدین محمد بلخی، جلد پنجم، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲ ه.ش.
۳. جلال بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: مثنوی معنوی، به کوشش و اهتمام رینولد آلن نیکلسون، با مقدمه دکتر قدم علی سرامی، انتشارات بهزاد، ۱۳۷۱ ه.ش.
۴. دهخدای قزوینی، علی اکبر بن خانبابا خان: لغت‌نامه دهخدا، زیر نظر دکتر محمد معین، جلد اوّل، ابوسعید، چاپخانه مجلس، تهران، ۱۳۲۵ ه.ش.

۱. مثنوی معنوی، شماره بیت ۲۷۷۱، ص ۲۸۹.

۲. همان، شماره بیت ۲۷۷۱، ص ۲۸۹.

۳. محمد تقی جعفری، ج ۵، ص ۶-۲۸۵.

